

دانش‌پردازی

کاربرد اصطلاح ((دانش‌پردازی)) گویا آنست که دانش‌ها را در پویایی و ایستائی، طلوع و غروب، ساختن و در هم ریختن، کوچک و بزرگ، سطحی و ژرف گشتن... می‌دانیم. این وضعیت‌ها در مجتمع دانش‌های بالینی متناسب با زمان و در جای جای کره زمین تغییر می‌کند: بخش فرهنگی و علمی جامعه جهانی (یونسکو) پیدایش، تغییرات، ساخته شدن و از میان رفتن علوم را در هر سه سال و نیم تا پنجاه در صد می‌داند.

در شماره‌های ۸ و ۷ این فصلنامه دانش تازه‌ای را با عنوان ناسزاشناسی مطرح کردیم. در این شماره به پردازش دانش تازه دیگری می‌پردازیم که در پی بزرگ کردن و رشد آن هستیم، در این راه از دانش‌پژوهان یاری می‌طلبیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصادف‌شناسی

محمد مهدی خدیوی زند

دانش‌پردازی

چکیده:

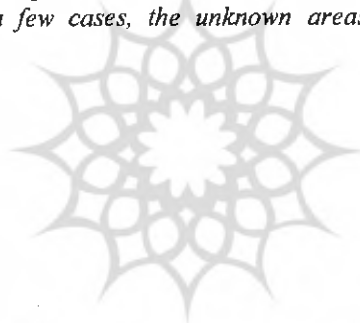
نخستین بار، در ۲۵ آبان ۱۳۷۱، در «اولین سمینار بررسی تصادفات ترافیکی و علل آن» در دانشگاه فردوسی، گزارشی با عنوان «تصادف‌شناسی» دادیم. اکنون در دومین کارگاه کشوری سوانح، حوادث ۳-۴ آبان ۱۳۷۷ در دانشگاه علوم پزشکی مشهد با تکیه به «نظریه هنگامه‌ها» نظریه‌ای که برای تبیین «علوم بالینی» داریم، تصادف‌شناسی را گسترش و ژرفا می‌دهیم. با شاهد آوردن موردهایی چند، زوایا و زمینه‌های ناشناخته این دانش را هر چه روشن‌تر بازبینی می‌کنیم.

Accidentology

M.M Khadivi Zand, Psychanalyst, Psychotherapist, Professor of Clinical Psychology

ABSTRACT:

The first time an account on accidentology was set forth by its author was on aban 25th 1371 in Mashad University. At present, in ((the first seminar of analysis of traffic accident and their causes)). at present, in the second (Aban 3-4 1377 in Mashad Medical University), counting on the theory of Instances, the hypothesis the author has for explaining clinical sciences, elaborates and expands accidentology by observing a few cases, the unknown areas of this science are monitored more brightly.



تعاریف:

تصادف‌شناسی را باید در قلمرو دانش‌های آسیب‌شناسی بالینی جستجو کرد. اسنادی که در دسترس داریم نشان می‌دهد که از سال ۱۹۸۵ مباحث آن فصلی مستقل از روانپزشکی کودک و نوجوانان است. از آن پس در مجلات آسیب‌شناسی جابجا با آن آشنا می‌شویم. سازمان بهداشت جهانی (WHO) تصادف را حادثه‌ای می‌داند که از اختیار انسان بیرون است و به یاری نیروئی خارجی که به سرعت عمل می‌کند حادث می‌شود و نتیجه آن خسارتی بدنی و روانی است. کارشناسان تصادفات که در واقع متخصصین تصادف‌شناسی کاربردی هستند^۱ تصادف را با شدت و نتایج آن توصیف می‌کنند، در حدیکه تصادف به تصادف‌دیده ضربه روانی، بدنی می‌زند و مراقبت‌های ویژه‌ای را لازم می‌سازد.

نظریه‌ها:

تعاریف یاد شده آنطور که باید گستردگی و ژرفای این دانش را نشان نمی‌دهد، از میان نظریه‌های روانشناسی، نظریه روان‌شناسی پویا و رشد، بیش از همه به پژوهشگران و صاحب‌نظران تصادف‌شناسی یاری رسانده است:

روانکاوی تصادف و فرآیندهای آن را با مفاهیم عمیق خود تعریف و توصیف کرده است و آن را نمود روانی‌ای می‌داند که جریان شتابزده^۱ عملی ناقص را نشان می‌دهد. فرآیندهای ناخودآگاه تصادف به صورت‌های زیر قابل تبیین است:

- وجود تعارض میان بخشهای متفاوت روان و یا میان فرد و محیط اطراف او.

- تلاش برای مصالحه میان کشش‌ها، خواستنی‌ها و نخواستنی‌ها، بعبارت دیگر میان امیال ضد و نقیض.

- تعارضات ناخودآگاهی که امکان بروز پیدا نکرده‌اند، مثلاً در نوجوانان تصادف با اتومبیل، سقوط، غرق شدن می‌تواند بیانگر تعارضات، امیال مرگ و یا مصالحه‌ای از سلطه‌جویی بر خود و بر جهان باشد، هر تصادف تلاشی برای سازش دادن و سازش پذیرفتن است که با ترس، اضطراب و دلپره مرگ پوشانده شده و با احساس گناهکاری همراه است. خاستگاه احساس گناه تعارضات میان پدر، مادر و فرزند است: احساس گناه در لحظات قبل از تصادف به صورت دردناک تجربه می‌شود، ضدیت‌های اجتماعی، شکست‌های عشقی و تحصیلی به آن دامن می‌زنند. در چنین حالتی است که نوجوان سم می‌خورد و یا درون یک اتومبیل با سرعت زیاد خود را به مانع می‌کوبد. هر اندازه منافع ثانوی آگاهانه و ناآگاهانه چنین رفتاری بیشتر باشد تصادف افزایش می‌یابد. تلاشهای دفاعی در برابر اضطراب‌ها و احساس گناه بیشتر با وانمود کردن، دلیل تراشی، واپس‌گرایی، تظاهر می‌کند، بستن کمربند، گذاشتن کلاه ضد ضربه در بازیها و مسابقات پر خطر اتومبیل‌رانی یا موتور سواری، نمود روان‌رفتاری آن است: نوجوان می‌کوشد تا بر تعارض اضطراب‌آلودی که در پندار از خویشتن دارد و با احساس گناهکاری و ترس آمیخته است غلبه کند و کمبودهای عمیق درون خود را جبران نماید. با نظری دیگر، روانکاری تصادف را مصالحه‌ای میان کشش‌های پرخاشگرانه نسبت به دیگران و تمایل به تنبیه خود می‌داند: مثلاً تصادف با اتومبیل دزدیده شده، یا شکستن شیشه با مشت برهنه، چنین وضعی دارد.

تصادفات مکرر و کوچک در کارهای تحمیلی خانه مصالحه‌ای میان دستورات من برتر (اهل خانه و ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و دینی خانواده)، کار و میل عمیق فرد به پرخاشگری است. چنین میلی او را به مخالفت با دیگران بر می‌انگیزد و کار خانه را وسیله تحقیر و بدبختی خود تصور می‌کند که از طرف دیگران تحمیل شده است. نظامهای روان‌شناسی امروز

¹Acte manque

در برابر پرسشهایی قرار گرفته است که پاسخ هر یک از آنها پرسشها و پژوهشهای بیشتری را ضروری می‌سازد از آن جمله است:

- ۱- تصادفات شدید مانند سوزاندن، اتصال برق چگونه تبیین می‌شود؟
- ۲- در کودکانی که رشد کمتری دارند آیا باز هم از احساس گناهکاری و ناتمامی تلاش می‌توان سخن گفت؟
- ۳- آیا افراد تصادف‌گر آمادگی‌های منشی و بدنی برای صدور عمل تصادف را دارند؟
- ۴- آیا ساخت روانی ویژه‌ای آمادگی‌های منشی را بیشتر می‌سازد؟
- ۵- آیا ساخت منشی و رفتاری کودکان بگونه‌ایست که می‌توان تشخیص تصادف‌گر شدن را در آنان داد؟

نظریه هنگامه‌ها^۱

در نظریه هنگامه‌های بائینی هر تصادف اجتماعی روان - فضا^۲ و پویا است و کوچکترین واحد آن یک هنگامه^۳ است.

- هنگامه‌های تصادف سیستم جاندار^۴ است: تمام آنچه که در یک سیستم جاندار اتفاق می‌افتد در آن می‌توان دید: تغییر و تحول می‌پذیرد، رشد می‌کند، گستردگی و ژرفا می‌یابد، با معنی و جهت دار می‌شود،.....

- حوادثی که در هر مجتمع تصادف بروز می‌کند در تمام هنگامه‌های آن ظنین انداز می‌شود و آنچه در هنگامه‌ها پیدا می‌شود نمودی از وضعیت کل مجتمع است.

- هنگامه‌های تصادف تمام ویژگیهای درونی و بیرونی مجتمع‌های انسانی را دارد: احساسها، ادراکات، عواطف، ارزشها و اوهام را برمی‌انگیزد و در داد و ستدهای بیرونی یا درونی که در فضاها دور و نزدیک از تصادف قرار دارند گستردگی و ژرفا می‌یابد، تشدید و تضعیف می‌شود.

سبب شناسی:

^۱ مفاهیم و تعاریف این نظریه را در شماره ۵۰۶ جلد سوم فصلنامه تازه‌های روان‌درمانی جستجو کنید.

^۲Contexte Psycho-Space Dynamic

^۳Instance

^۴Ecosysteme

در سبب‌شناسی تصادفات، پرسشها، بر حسب مراحل و انواع رشد مطرح است، پرسشهایی که پاسخ به آنها ساختمان اولیه دانش تصادف‌شناسی را پایه‌گذاری و تکامل می‌دهد.

در جریان رشد بدنی و حسی - حرکتی:

- آیا در دوره‌هایی که رشد کودک سرعت بیشتری دارد (سالهای اول زندگی و سالهای قبل از بلوغ)، تصادفات افزایش می‌یابد؟

- آیا تعادل میان نسبت اندامها، بروز کنشهای تازه، تغییرات مرکز ثقل بدن، موجب می‌شود که تصادفات سقوط کردن، با سر درافتادن و با سر تصادف کردن بیشتر باشد؟

- آیا رشد و تشدید فعالیتهای روان - حرکتی اعضاء در مراحل سینه خیز کردن، چهاردست و پایی، دویدن و به دهان بردن اشیاء تصادفات را متناسب با آنها افزایش می‌دهد؟

- آیا نوع و میزان تصادفات با رشد و کار سالم، با اختلالات حواس، احساسها، ادراکات در سنین مختلف تغییر می‌کند؟

- آیا هماهنگی یا عدم هماهنگی کار حواس میان آنچه می‌شنویم، آنچه می‌فهمیم و آنچه عمل می‌کنیم در سنین، مختلف با بروز کیفیت، کمیت و نوع تصادفات رابطه‌ای دارد؟

در جریان رشد اجتماعی و عاطفی:

- آیا تصادفات با درجات رشد روانی - عاطفی خودپروی و دگرپروی ارتباط دارد؟

- آیا ساخت‌های اولیه شخصی و روانی - حرکتی مانند پرتحرک بودن، آرام بودن، کنجکاو بودن، جلب توجه و محبت کردن، مضطرب بودن، شاد بودن، غمگین بودن، پذیرفته شدن در

خودکشی در کیفیت و کمیت تصادفات مؤثر است؟

- آیا رشد و یا عدم تعادل ویژگیهای روانی - رفتاری، پرخاشگری به دیگران و پرخاشگری به خود، خودآزاری و دگرآزاری در کیفیت و کمیت تصادفات نقش دارد؟

در خانواده و محیط اطراف:

- بی‌اطلاعی پدر و مادر از محدودیت‌های فرزند و ارزشگرایی بیش از حد آنها در تواناییهای کودک.

- جوانی مادران، مهد کودک، کار کردن، مریض بودن و فعالیتهای بیش از حد.

- در خانواده نبودن پدران، رسیدگی اندک، کارگر غیرماهر بودن و بیکاری

- کم درآمد بودن خانواده، بهم پاشیدگی، شرایط دشوار اجتماعی، بیماریهای زیاد، پایین بودن سطح تعلیم و تربیت، حاکم بودن سلطه و زور، سهل انگاری، مصرف مواد مخدر و وجود بزهکاری.

- کمی یا زیادی کودکان، کمبود مدارج تحصیلی، مهد کودک، دبستان، داشتن یا نداشتن وسیله نقلیه تغییرات تازه در وضعیت و ترکیب خانواده، محل سکونت.

- روابط پدر و مادر، بیماریها، بارداریها، افسردگی‌ها و اضطرابها

ویژگیهای راننده و عابر:

- انتظارات و طرز تفکر رانندگان از عابرین و عابرین از رانندگان به ویژه کودکان، خودشیفتگی، تمایل به ارزش‌گذاری خود، فعالیت‌ها و گرفتاریهای زیاد و متنوع، حساسیت‌های رقابت‌آمیز و مسابقه گذاشتن

فضاها و محیط اطراف:

- آشپزخانه، راهرو، اتاق نشیمن، اتاق خواب، حیاط، خیابانها، کوچه‌ها، بیرون شهر، کوهستان، دشتها، نقاط صنعتی جاده‌ها، بزرگ راهها، رودخانه، دریا و دریاچه، راه‌آهن....

آسیب‌شناسی:

پرسش اساسی دیگر که پس از تصادف چه اتفاق می‌افتد، اثرات روانی اجتماعی آن به ویژه در خانواده چگونه است؟ تصادف در خدمات بیمارستانها، در مراکز بازپروری، در مدارس، در مراقبت‌های بهداشتی و سلامت عمومی، در خانواده، در همسایه‌ها، در دوستان چگونه اثر می‌گذارد؟

شرایط اجتماعی، اقتصادی، جو عاطفی و عقیدتی خانواده از عوامل مهم در پذیرش تصادف‌دیده و تصادف‌گر است. مواظبت‌های داروئی، روانی، اجتماعی، عادات و رویه‌های هر خانواده برای پذیرش، راه‌حلهایی که برای مشکلات خود انتخاب می‌کند، باید مورد ارزیابی و بازبینی قرار گیرد....

گروهی از تصادف‌شناسان مجموعه عوارض پس از تصادف را در خانواده به صورت یک بیماری روانی دیده‌اند و علائم بارز این بیماری را برمی‌شمارند: ".... ترس از مرگ، بی‌خوابی، رویاهای اختصاصی درباره تصادف، کم اشتها، رها کردن و بی‌توجهی به امور خانواده، جستجو ناامیدانه اطلاعات درباره تصادف، بی‌علاقگی

گوستافسن نویسنده کتاب "کودک و ترافیک" تأثیر متقابل عوامل دخالت کننده در تصادف را در رابطه زیر نشان می‌دهد.

$$HP \rightleftharpoons SE$$

در این رابطه:

(H) اتفاقات غیر متظره محیط اطراف (Hasards)

(P) شخصیت و آمادگیهای شخصیتی کودک (Personnalite)

(S) میزان و نوع مراقبت‌هایی که از کودک می‌شود (Surveillance)

(E) آموزشهایی که کودک دیده است (Education)

پیشگیری و درمان:

پیشگیری و پیش‌بینی تصادفات امکان‌پذیر است، به ندرت تصادف بر حسب اتفاق پیش می‌آید. هر تصادف مجتمع زنده‌ایست، تاریخچه‌ای دارد، مراحل سازمان‌یابی و رشد آن متمایز است، و عوامل روانی در آن نقش گسترده‌ای دارد و در سه سطح دخالت می‌کند:

- ۱- در سطح احساسها و ادراکات موجب می‌شود فرد موقعیت خطرناک را تشخیص ندهد.
- ۲- در سطح آگاهی، ارزشهایی است که فرد خود را به خاطر آنها بخطر می‌اندازد و ریسک می‌کند.
- ۳- در سطح ناخودآگاهی و نیم آگاهی، تخیلات و اوهامی است که فرد تحت تأثیر آنها به استقبال خطر می‌رود.

دانش‌پردازی

در مجتمع جاندار تصادف شرایط اساسی دیگری مورد توجه است:

- شرایط فیزیکی و روانی کودکانی که از جاده استفاده می‌کنند.
 - شرایط خانوادگی و اجتماعی.
 - ویژگیها و رویه‌های روانی - رفتاری تصادف کننده، تصادف دیده و بزرگسالان بطور کلی.
 - شرایط و وضعیت محیط‌های طبیعی یا مصنوعی انسانی.
- تصادفاتی که برای کودکان پیش می‌آید و یا کودکان موجب آن هستند، مشکل اختصاصی آنها نیست بلکه زائیده تعامل پیچیده‌ای از عوامل و شرایط یاد شده است. هرگونه اقدام پیشگیرانه و یا درمانی ناگزیر باید سهم هر یک از عوامل را مورد توجه قرار دهد.

پس از تصادف:

آنچه پس از تصادف یا اثرات پس از آن اتفاق می‌افتد کمتر مورد توجه قرار گرفته است. خانواده‌های تصادف دیده یا تصادف کرده را جامعه به حال خود می‌گذارد، در حالیکه ضایعات پس از تصادف در طی سالیان به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که در لحظات تصادف از دست داده‌ایم. انواع روان‌نژندیها، بهم پاشیدگی و اختلالاتی که در افراد خانواده بوجود می‌آید: مرگ یا تصادف‌دیدگی پدر، مادر، فرزندان بزرگ، کوچک، دختران، پسران، هر یک در مجتمع روانی جمعی و فردی افراد اثر می‌گذارد و به مرور زمان وضعیت‌های غیرقابل تحمیلی را بوجود می‌آورد.

در شش سال که از اولین گزارش تصادف‌شناسی می‌گذرد با نظریه هنگامه‌ها، دیدگاه تازه‌ای برای تبیین فضاها و بالینی یافته‌ایم و با پژوهش در وضعیت صدها تصادف دیده از تصادف شناسی پردازشی دیگر داریم، و به تعاریف و مفاهیم تازه‌ای رسیده‌ایم؛ هر آهنگی که از تصادف برخیزد از میان خیابان، کوچه‌ها، محله‌ها، در تمام شهر... طنین می‌اندازد. همه آنهایی که صحنه تصادف را می‌بینند، می‌شنوند و یا در چند خیابان دورتر در ترافیک برخاسته از تصادف منتظر می‌شوند تحت تأثیر ضربه رنج‌زای تصادف غمگین، پرخاشگر، بهانه‌جو، ناشکیبا و ناسزاگو می‌شوند. خیابان، محله، شهر و کشوری که میدان پر اضطراب و خشم تصادف باشد، خیابانی ترسناک، محله‌ای غمگین، شهری پرخاشگر و کشوری اضطراب‌آلود است.

موردها

* مورد ۱:

کابوس تصادف: جوان ۲۴ ساله، دانشجو، فرزند اول خانواده، شاهد چند تصادف بوده است. علت مراجعه خود را توضیح می‌دهد:

«وقتی می‌خوابم دچار ترس می‌شوم، بدنم بی‌حس است، نمی‌توانم چشمم باز کنم، قلبم می‌تپد هر کار و حرکتی که می‌کنم بسم الله می‌گویم نمی‌توانم حرف بزنم، در حالت خواب و بیداری گریه می‌کنم... در لحظه خوابیدن جلو چشمم صحنه تصادف می‌آید. مرتب با خود فکر می‌کنم اگر بجای راننده باشم چکار باید بکنم، خودم را در حال رانندگی و نزدیک به تصادف می‌بینم. می‌خواهم راه گریز داشته باشم اما نمی‌توانم، در همان لحظه بی‌حس می‌شوم، مرتب طرفهای تصادف را در نظر می‌گیرم، خودم را به جای آنها می‌گذارم کدام مقصرند، قوانین را

رعایت نکرده‌اند، عواقب بدی دارند، آنها افکارم را به جاهایی می‌کشاند که خوش آیند نیست...»

د - منظورتان چیست؟

م - دیروز صحنه تصادفی را دیدم، وقتی به خانه برگشتم نه شام خوردم و نه صبحانه، با هیچکس صحبت نکردم، می‌خواستم تنها باشم با کسی حرف نزنم، شب خواب تصادف را می‌دیدم در خواب گریه می‌کردم وقتی بیدار شدم هنوز داشتم گریه می‌کردم لحظه‌ای که تصادف را شنیدم لحظه‌ای دردناک بود فکر اینکه فرد تصادف دیده ناقص العضو می‌شود و احساس حقارت می‌کند، مرا رنج می‌دهد.

د^۱ - منظورتان چیست؟

م - آخر یک نفر علیل و ناقص شود، اگر من جای او باشم مورد تمسخر دیگرانم و گریه‌ام می‌گیرد.

د - گفتید گریه‌تان می‌گیرد؟

م - این حالت را در خواب هم دارم: «کابوس: در خواب دیدم که برادرم رانندگی می‌کرد، چرخ عقب ماشین در آمد، روی یک لاستیک راه می‌رفت، در حال دور زدن فرمان را می‌پیچاند، داد می‌زد، می‌گریستم، راست بگیر که ماشین چپ نشود، فرمان را می‌چرخاند، خودم را روی فرمان انداختم گفتم تو رانندگی نمی‌دانی به یک نفر دیگر بده او هم خودش را روی فرمان انداخت، در حال سقوط از خواب پریدم»، الان که این حرف‌ها را می‌زنم سرم درد گرفت احساس می‌کنم می‌خواهم تنها باشم گوشه‌نشینی کنم، گریه کنم ...

د - این رویا شما را به یاد خاطراتی می‌اندازد؟

م - یاد تصادف، صحنه تصادفی که تعریف کردم، صحنه تصادفی که در فیلم دیشب دیدم.

د - چیزهای دیگری بود که نگفتید؟

م - زد و خورد، دعواهایم با برادرم، فکر می‌کنم او همیشه از روی عمد مرا می‌زد در خواب هم می‌خواست مرا بکشد.

د - کدام صحنه زنده و برجسته‌تر در شما تأثیر گذاشت؟

م - صحنه تصادف، لحظه‌ای که ماشین می‌خواست چپ شود، یاد مرگ خودم و برادرم افتادم گریه‌ام گرفت، وقتی از خواب بیدار شدم داشتم گریه می‌کردم.

برداشت:

آسیب‌های حاصل از تصادف در بیداری، در رؤیا، در رؤیا پردازی، در کابوسها، در خاطره‌ها و حوادث... اثر می‌گذارد و اثرات را در گزارشنامه‌ای که با بهره‌گیری از نظریه هنگامه‌ها داریم باز نویسی می‌کنیم. (مفاهیم و اصول تنظیم این گزارشنامه را در شماره ۶۵ فصلنامه تازه‌های روان‌درمانی جستجو کنید.)

گزارشنامه:

برای تلاشهای پژوهشی، تشخیص و درمانی درسه بخش تنظیم شده است.

- در بخش اول طنین‌ها و آسیب‌ها در چهار وضعیت برون‌فکشی، برون‌نمایی، درون فکشی و درون‌نمایی ثبت می‌شود مفهوم هر یک از این اصطلاحات در ردیف بالای آنها نوشته شده است.

- در بخش دوم خاستگاه‌ها و آسیب‌زاهای آنها را در کل مجتمع روان فضای شهر، خیابان، محله، خانواده، بیمارستان، دادگستری، پاسگاه... ثبت می‌نماییم.

- در بخش انتهایی گزارشنامه مفاهیم و آسیب‌هایی ثبت می‌شود که بیشترین نمود را در حالات و رفتار مراجع داشته است.

* مورد ۲:

جوان ۲۱ ساله، دانشجوی، فرزند آخر خانواده ۹ نفری است. علت مراجعه:

در بیداری: مرتب خیال‌بافی می‌کنم، فکر اینکه ممکن است اتفاقی بیفتد، مضطربم می‌کند خود را ناراحت و سرگردان حس می‌کنم، تمرکز ندارم، یک سری فکرها در من می‌گذرد که ناراحت می‌کنند، دستهایم می‌لرزد، سرم و تمام بدنم بی‌حس می‌شود، عصبانی می‌شوم، احساس ضعف می‌کنم....

در رؤیا: مرتب خواب تصادف می‌بینم، تصادف در میان جاده‌ها، سر پیچ‌ها در زندگی تصادف‌های زیادی را شاهد بوده‌ام:

- جلو خانه‌مان برادر و پسرعمویم با وانت کشته شدند.
- پسر همسایه‌مان جلو خانه‌مان بر اثر تصادف کشته شد.
- در یک خیابان تصادفی اتفاق افتاد آنجا بودم، عابر پیاده و مینی‌بوس بود، حول کردم، دست و پایم می‌لرزید می‌خواستم ولی نمی‌توانستم کمک کنم، قدرت حرکت کردن نداشتم، آن شب

گزارشنامه				
شماره: _____				
نام و نام خانوادگی: راج سن: ۲۴				
تحصیلات: دانشگاهی				
شغل: آزاد				
تاریخ: ۱۳۷۷/۱۲/۲۰				
هنگامه‌ها: صحنه‌های تصادف				
آسیب دیده‌ها	حالات و رفتارهایی که به افراد دیگر و به محیط نسبت می‌دهد.	حالات و رفتارهایی که در رابطه با افراد و محیط نشان می‌دهد.	حالات و رفتارهایی که به خود نسبت می‌دهد.	حالات و رفتارهایی که را که در خود نشان می‌دهد.
طنین هنگامیها	برون فکنی	برون نمایی	درون فکنی	درون نمایی
آسیب‌ها (داده‌ها)	مقتصر، عواطف بد، احساس حقارت احساس کشته شدن بوسیله دیگری (برادر)	خود را در رفتندگی و تصادف می‌پندارد، شام صبحگاه غمی خورد، پاکسی حرف نمی‌زند با دیگری (برادر) دعوا می‌کند.	دچار ترس می‌شود، رنج می‌برد گوشه‌نشینی می‌کند، مورد تمسخر دیگران است.	بندش بی‌حس می‌شود، نمی‌تواند چشمش را باز کند، قلبش می‌طپد، نمی‌تواند حرف بزند.
مجتمع: خانواده و اطرافیان				
خانستگاه‌ها و آسیب‌ها				
تلفن: _____				
افراد + زن مرد	میثاقین سن: ۳۲	میثاقین تحصیلات: دبیرستان	مشاغل: آزاد	هنگامه‌ها: روابط اطرفیان
نماتگاهها	حالات و رفتارهایی که افراد مجتمع به یکدیگر و به محیط نسبت می‌دهند.	حالات و رفتارهایی که افراد مجتمع در رابطه با یکدیگر و با محیط نشان می‌دهند.	حالات و رفتارهایی که افراد مجتمع به او نسبت می‌دهند.	حالات و رفتارهایی که افراد مجتمع در رابطه با او نشان می‌دهند.
آسیب‌ها (داده‌ها)	یکدیگر را مقتصر می‌دانند عواطف را بهم نسبت می‌دهند یکدیگرو حقیر می‌شمارند، نسبت کشتن یکدیگر می‌دهند.	یکدیگر را در رفتندگی و تصادف می‌پندارند غمناک یکدیگر را نمی‌خورند با یکدیگر حرف نمی‌زنند با یکدیگر (برادر و خواهر) دعوا می‌کنند.	او را ترسو می‌دانند، بسه او می‌گویند رنج می‌برد گوشه‌نشینی هستی مسخره دیگران هستی.	بندشان بی‌حس می‌شود، نمی‌تواند چشم باز کند، قلبشان می‌طپد، گریه می‌کنند، نمی‌توانند حرف بزنند.
وضعیت‌ها	وضعیت نخست	وضعیت دوم	وضعیت سوم	وضعیت چهارم

آسیب‌ها و مفاهیم:

عواطف بد داشتن: شام و صبحانه نخوردن، صحبت نکردن، تنها بودن.

رنج بردن: مورد تمسخر دیگران بودن.

گریه کردن: یاد مرگ افتادن.

به زحمت خوابیدم بی‌احتیاطی کامیون پرتگاه رسید، پریدم روی پسر خاله و کامیون را ترمز کردم وقتی بیدار شدم احساس کردم جان دوباره یافته‌ام احساس شجاعت می‌کردم...

د - آنچه گفتید شما را بیاد خاطراتی می‌اندازد؟

م - هر وقت فیلمی را تماشا می‌کنم که صحنه تصادف دارد بی‌اختیار فریاد می‌کشم.

د - چیزهایی بود که می‌خواستید بگویید نگفتید؟

م - نمی‌خواهم حرف بزنم، ناراحت می‌شوم، صحنه تصادف، اندام قطع شده، یکی از آنها بچه بود.

برداشت:

هنگامه تصادف در سه وضعیت بیشترین طنین را دارد:

برون‌نمایی: می‌خواهم ولی نمی‌توانم کمک کنم، نمی‌خواهم حرف بزنم، در برابر مینی‌بوس حول می‌کنم، دست و پایم می‌لرزد.

درون‌فکنی: خیال‌بافی می‌کنم، مضطربم، ناراحت و سرگردانم، تمرکز ندارم، عصبانی می‌شوم، احساس ضعف می‌کنم.

درون‌نمایی: دستهایم می‌لرزد، سرم و تمام بدنم بی‌حس است، قدرت حرکت کردن نداشتم، فریاد می‌کشم.

آسیب‌ها و مفاهیم: ناتوانی در حرکت، حرف زدن، لزش دست‌ها و پاها.

*** مورد ۳:**

بانویی ۲۳ ساله، نخستین فرزند خانواده ۶ نفری در کودکی، در چند هنگامه تصادف درگیر شده است.

در بیداری: فکرم مشغول است، پریشانی زیاد دارم، نمی‌توانم رابطه صمیمانه داشته باشم، نمی‌توانم رانندگی کنم، جرأت ندارم پشت ماشین بنشینم، می‌ترسم تصادف کنم، حادثه بوجود بیاید، فاجعه‌ای بیاورد.

د - آنچه گفتید شما را بیاد خاطراتی می‌اندازد؟

م - چهار ساله بودم یک بار از ماشین در حال حرکت افتادم، کامیونی که از پشت سر می‌آمد از روی من رد شد، آن حادثه همه را وحشت‌زده کرد، هنوز که هنوز است اطرافیان از آن حادثه مانند معجزه سخن می‌گویند.

د - گفتید معجزه، منظورتان چیست؟

م - خودم هم با ترس از آن معجزه یاد می‌کنم، در یک حادثه تصادف حضور داشتم پیرزنی له شده بود، تمام اندام او تکه تکه و پاشیده بود. بعدها معلوم شد افسر راهنمایی که برای بازدید آمده داماد آن زن بوده است، ولی جسد و مغز آن زن طوری پاشیده بود که نتوانسته بود هویت آن جنازه را تشخیص بدهد.

د - اکنون، چه احساس و حالتی دارید؟

م - همیشه فکر می‌کنم، فکرم آشفته است، الان هم با این سخنان وحشت کردم که اگر در بیچگی من مانند این خانم زیر چرخ کامیون شده بودم چه می‌کردم این صحنه‌ها مرتب در ذهنم می‌آید، فکرم را مغشوش می‌کند، مثل این است که از کامیون می‌افتم و زیر چرخ له می‌شوم،

برداشت:

هنگامه‌های تصادف را در وضعیتهای زیر بیشتر نمایش می‌دهد:

بیرون‌کننی: همه را وحشت‌زده می‌کنم، می‌ترسم حادثه‌ای بوجود بیاورد.

بیرون‌نمایی: نمی‌توانم رابطه صمیمانه داشته باشم، نمی‌توانم رانندگی کنم، می‌ترسم تصادف کنم.

درون‌کننی: فکرم مشغول است، پریشانی زیاد دارم، جرات ندارم، می‌ترسم، وحشت می‌کنم.

درون‌نمایی: صحنه تصادف مرتب در ذهنم می‌آید: از کامیون می‌افتم، له می‌شوم.

آسیب‌ها و مفاهیم:

ترس از حادثه، کم جراتی، ترس از رانندگی

* مورد ۴:

بانوی ۳۰ ساله‌ای است، دو فرزند دارد، همسرش او را ترک کرده، با دو فرزند تنها زندگی می‌کند. بار خانواده را بر دوش دارد، هنگامه تصادف و آنچه را بر او گذشته است شرح می‌دهد.

حادثه: در برگشتم به میدان رسیدم، چهار نفر عابر پیاده از چپ به راست حرکت می‌کردند، بوق زد، هر چه می‌توانستم به طرف چپ کشیدم تا به عابری نخورم، سه نفرشان ایستادند، چهارمی جلو آمد به شیشه سمت جلو شاگرد برخورد کرد، سریع از ماشین پیاده شدم، باورم نمی‌شد که به او زده باشم، روی زمین دیدمش با خودم گفتم نکند خواب می‌بینم، یا خودش

را به بیهوشی زده، دیدم نه کاملاً بیهوش است، به خودم گفتم او را کشتم، وای جواب مادرش و وجدانم را چه بدهم...!؟

در راه بیمارستان: حدود ۱۲ نفر دور و برم ایستاده بودند، یکی می‌گفت: چه کار کردی بچه مردم را! یکی می‌گفت: چه خبرته؟! من از دور بریام خجالت می‌کشیدم فقط می‌گفتم ترا به خدا یکی بنشینند پشت فرمون، تا بچه را بزاره تو ماشین که برسوینمش، من نشستم کنار بچه ولی همه‌اش می‌ترسیدم، آیه‌الکرسی می‌خواندم و همش از امام رضا(ع) و ام‌البینین کمک می‌خواستم، همش می‌گفتم نکند مرده باشد، چه جواب مادرش را بدهم؟! چه کار کنم؟! آن خانم گفت ببین نفس می‌کشد؟! قبلش کار می‌کند؟! دستم را می‌گذاشتم رویش، مثل بید می‌لرزید، هیچ چیز نمی‌فهمیدم، از آن آقا که بچه را گرفت خواستم که دستش را بگذارد روی قلبش، گفت نگران نباش قلبش می‌زند، بعد بچه چشمهایش را باز کرد و بست، گفتم کمی بپوش آمد....

در بیمارستان: وقتی رسیدیم بیمارستان، می‌ترسیدم سرش اینور و آنور، بچه را بردند داخل که ببینند صحبت می‌کند یا نمی‌کند! من همش، با شوق می‌پرسیدم تو را خدا زنده می‌مونه یا نه؟! می‌گفتند برو بیرون اینجا همیشه بایستی، حالا که نگرانی این ورتر بایست تا ببینم. در این وقت من همش، از سرزنش‌های مادر بچه می‌ترسیدم، چه جوابش را بدهم؟! که یک خانم آمد! بعدش فهمیدم این مادر بچه نیست یک فقیری بود کمک می‌خواست، بهش ۵۰۰ تومان دادم گفتم ترا خدا دعا کن این بچه نمیرد. من هم همراهشون شدم، دور و بری می‌پرسیدن مادر بچه هستی گفتم: نه، من بچه را با ماشین زدم! من این کار را کردم! همش در حال آزمایش کردن و تست کردن بچه بودند، من هم همش، گریه می‌کردم و دستایم را فشار می‌دادم، از صورتم کمی خون می‌آمد، چون زخمش کرده بودم،... بعد یک آقا آمد به من چپ نگاه می‌کرد من به خودم گفتم این حتماً پدرش است همراهش رفتم با آن خانمی که کمک کرد، روی صندلی نشستم، من هم از ام‌البینین کمک می‌خواستم، آن آقا گفت شانس آوردی پدر و مادرش آدم‌های خوبی هستند تو هم گریه نکن، ولی این خانواده تازه از عزاداری پدرشان درآمده‌اند، این را که گفت ناراحت شدم، که نکند تو عزای دیگری بزن، خلاصه پدرش آمد فقط حال بچه‌اش را می‌پرسید، با خونسردی، ولی به من نگاه نمی‌کرد، بعدش دو تا زن‌عموهای بچه رسیدند، با اون خانم صحبت می‌کردند به من می‌گفتند نگران نباش، بعد عمو بچه گفت تو با التماس از امامها بخواه خدا کمکش می‌کند، ولی من برایم هیچی مهم نبود غیر از زنده ماندن بچه، بعد از

آزمایش گفتند بچه حالش کاملاً خوبه و هیچ صدمه‌ای ندیده رفتیم تو اطاق که بچه را یک شب بستری کنند که دیدم پدر بچه با یک مأمور دارد حرف می‌زند رفتم جلو، گفتم کاری از دستم بر می‌آید؟ گفت شما باید بیایی پاسگاه گفتم اشکال ندارد، عموی بچه گفت نه درست نیست ما رضایت می‌دهیم، مادر گفت همیشه، پدرش خواسته، عمو بچه گفت پس من همراهش می‌ایم چون این خانم (یعنی من) کسی را ندارد، در این موقعیت برادرم آمد، بهش خبر داده بودند از برادرم خواستم خانمی را که به من برای آوردن بچه کمک کرده بود برساند خانه‌شان تا علاف نماند، هر چند نمی‌خواستم مرا تنها بگذارد ولی نمی‌توانستم بهش فشار بیاورم که بمونه.

در پاسگاه: من همراه مأمور و عموی بچه رفتیم پاسگاه، بدترین لحظه این بود که جلو همه، مجبور می‌شدم از در پاسگاه داخل شوم، تو که رفتیم گفتند ما این خانم را (یعنی مرا) نگه می‌داریم تا وقتی که بچه حالش خوب بشه، عموی بچه گفت نه! من ضامنش می‌شوم، رفت کارتش را آورد و داد به سرهنگ و گفت خیلی خوب کار دیگری ندارین، گفتند باید ماشین‌اش را بیاورد تا ولش کنیم، عمو ناراحت شد و اعتراض کرد که چرا به قولشان عمل نکردند، من زنگ زدم این‌ور و آن‌ور دنبال ماشین وقتی ماشین را آوردند، و دیگر برای عمو دیر شده بود می‌گفتم شما بروید، ماشین را بردند پارکینگ که نگهدارند، عموی بچه گفت فردا می‌آییم رضایت می‌دهیم، روز بعد تا ساعت ۹ طول کشید تا آنها آمدند در این فاصله آنها پرونده را به دادگاه برده بودند، عمو خیلی ناراحت شده و گفت مگر من نگفتم که می‌ایم رضایت می‌دهم خلاصه کار از کار گذشته بود.

دانش‌پردازی

دادگاه: به اتفاق مادر، پدر و عموی بچه رفتیم دادگاه، ناراحت بودم از اینکه تو دادگاه هستم تا اینکه نوبتم رسید قاضی گفت: «این دفعه پدرش رضایت داد، دفعه دیگر دست از سرت نمی‌کشیم.»

در خانواده، با بچه‌ها: بعد از دادگاه رفتیم بیمارستان، مادرش آنجا بود بچه راحت نشسته بود، او خودش گفت ببخشید جلو ماشینت آمدم، از مادر بچه معذرت خواستم، پرستار گفت چون مرخص است باید دکتر متخصص ببیند، بعد از اینکه پول بیمارستان را دادم، آنهم از خرجی بچه‌هایم، فکر می‌کردم تا آخر برج چه کار کنم، پول نداشتم، چاره نداشتم دکتر نیامد تا ساعت ۷ با مادر بچه قرار گذاشتیم بیاییم، من با بچه‌هایم برای آن بچه اسباب‌بازی و شیرینی خریدم بودیم ساعت ۷/۳۰ دکتر آمد و گفت عمل نمی‌خواهد او را مرخص کرد وقتی به خانه رسیدیم

روز بعد مادر بچه زنگ زد و گفت بچه عمل می‌خواهد، شکه شده بودم حدود ۱۶۰ هزار تومان جریمه‌اش بود، باید صد هزار تومان اول آماده کنم، به مادر بچه گفتم راستش من پول ندارم باید گردن‌بندم را بفروشم و پول بیاورم، شب که شد زن عموی بچه زنگ زد و گفت قبول نکن که بچه را عمل کنند لاقط دو تا دکتر دیگر ببینند تا مطمئن بشید. من این را از پدر بچه خواستم او با عصبانیت گفت نباید دیر شود گفتم انشاءالله دیر نمی‌شود، بالاخره پس از یک روز دیگر رفت و آمد چهار دکتر گفتند عمل نمی‌خواهد الحمدالله به خیر گذشت، روزی دوبار خبر سلامتی بچه را می‌گرفتم.

مدتها پس از حادثه: پس از آن حادثه هر وقت به خیابان می‌روم همه جا احساس می‌کنم صدای ضربه تصادف را می‌شنوم و یا بیشتر صحنه ضربه خوردن بچه به ماشین جلو چشمم می‌آید، همه‌اش خودم را سرزنش می‌کنم، با دست محکم روی فرمون می‌زنم نگران مردمی هستم که از خیابان عبور می‌کنند، بهشان تنه نزنم از بی‌قانونی عابرین پیاده نفرت دارم از خیابان‌های این شهر نفرت پیدا کرده‌ام...

برداشت:

هنگامه‌های تصادف از لحظه حادثه، در راه، در بیمارستان، در پاسگاه، در دخالت عابرین و خویشاوندان گسترش و ژرفا یافته است.

وضعیت تصادف کننده: زنی تنها با دو فرزند خردسال، جدا شده از همسر، محدود بودن درآمد و امکانات زندگی، تابعه کشور بیگانه بودن، عقاید و ارزشهای مذهبی، اجتماعی و عاطفی موجب شده که طنین هنگامه تصادف در حالت و رفتار او تشدید شود.

برون‌فکنی: ناراحت شدن، عصبانیت.

برون‌نمایی: از دیگران خجالت کشیدن، ترسیدن، کمک خواستن، التماس کردن، از سلامتی پرسیدن، با دست محکم روی فرمان زدن، نگران عابرین بودن، نفرت از بی‌قانونی عابرین، نفرت از خیابانها

درون‌فکنی: خجالت می‌کشم، هیچی نمی‌فهمم، شوکه شدن، خود را سرزنش کردن، نفرت داشتن....

درون‌نمایی: می‌لرزد، صدای ضربه تصادف می‌شنود، صحنه ضربه خوردن را جلو چشم می‌آورد.

آسیب‌ها و مفاهیم: خجالت، نفرت، سرزنش.

* مورد ۵: (تصادف خاستگاهی برای وسواس)

جوان ۲۱ ساله، فرزند اول خانواده، پس از تصادف با مشاهده جنازه پدر و لمس بدن او دچار وسواس اضطرابی و حساسیت در تماس گرفتن و شستشوی دست‌ها شده است.

تبل از تصادف: ۱۵ بهمن ۱۳۷۰ بود در اتاقم ورزش می‌کردم، پدرم از بیرون اتاق گفت: مواظب باش خیلی به خودت فشار وارد نکنی، من چیزی نگفتم پدرم کلاه پوستی‌اش را بر سر گذاشت و از خانه خارج شد، از پنجره اتاقم خارج شدنش را می‌دیدم.... پدرم ساعت ۷ صبح رفت اما حدود ۱۰ صبح یک مأمور پلیس آمد از پشت در گفت که پدرت تصادف کرده، باید به فلان آدرس بروید. گفتم چه تصادفی؟! گفت حالا، خودتان بیایید می‌بینید! می‌خواستم لباس بیوشم و به آن محل بروم و با خودم فکر می‌کردم که چه شده که ناگهان تلفن زنگ زد. مادرم پشت خط بود با گریه می‌گفت که پدرت مرده است به فلان آدرس بیا... من تازه ستوجه شدم چه رخ داده است، گیج شده بودم ولی بیشتر عصبانی بودم و کمی هم ناراحت. با عجله لباس پوشیدم و راه افتاد در راه با خودم فکر می‌کردم که چرا پدر من مرده است!؟

در محل تصادف: به محل رسیدم، دیدم ماشین پدرم با ماشین فرد دیگری تصادف کرده است و پدرم پشت رل است با دهان نیمه باز و چشم بسته، به او دست زدم هنوز گرم بود. در اینجا واقعاً از دیدن این صحنه ناراحت شدم ولی به هیچ وجه نمی‌توانستم گریه کنم. نمی‌دانستم گریه‌ام می‌آید یا خجالت می‌کشم جلو دیگران گریه کنم، مردم زیادی آنجا جمع شده بودند. مادرم هم آنجا بود گریه می‌کرد، مرتب می‌گفت: «به بدنش مشت بزیند شاید زنده شود.» من در همان لحظه فکر کردم که این گریه‌ها بیشترش ریاکاری است چرا که دعوای سخت مادرم را با پدرم دیده بودم، عموهایم هم آمدند گریه می‌کردند. من واقعاً ناراحت بودم ولی اشکم در نمی‌آمد، تا آخر مراسم دفن پدرم هم همین‌گونه بودم اشکم در نمی‌آمد.

بالاخره آمبولانسی آمد و پدرم را در آن گذاشتند، من و عمویم جلو سوار شدیم. عمویم گریه می‌کرد. راننده خاطراتش را از حمل و نقل مرده‌ها می‌گفت من گیج و ناراحت بودم بالاخره به دادگستری رسیدیم پدرم را به سردخانه آنجا بردیم.

بعد از تصادف: بعد از این واقعه مادرم تا مدتها با خودش حرف می‌زد و گریه می‌کرد ولی من فکر می‌کردم که او بیشتر از فکر مردن خودش می‌ترسد و گریه می‌کند تا مرگ شوهرش، خود من هم بعد از این جریان مدتها به مرگ، قیامت و آخرت فکر می‌کردم، به شدت از خدا و جهنم می‌ترسیدم سعی کردم که دیگر هیچگونه گناهی نکنم.

پیدایش و رشد وسواس: کم‌کم روی مسأله نجس و پاکی و روی مسأله دست زدن به نوشته‌های مذهبی و سایر موارد مذهبی حساس شدم، به طوری که دیگر حتی به لکه روی کاغذ یا دیوار دست نمی‌زدم. بعد از بیرون رفتن از دستشویی دستم را بارها می‌شستم. به ناحیه تناسلی اصلاً دست نمی‌زدم اگر دست می‌زدم خودم را می‌شستم. اگر حیثاً دست کسی در خیابان به دستم می‌خورد یا دستم را به جایی می‌گذاشتم که کمی نم داشت دستم را می‌شستم و اگر تکه کاغذی روی زمین بود بر می‌داشتم زیرا فکر می‌کردم ممکن است نوشته مذهبی داشته باشد، حتی در مورد نوشته‌های لاتین این کار را می‌کردم زیرا فکر می‌کردم ممکن است نوشته مذهبی داشته باشد، کتاب را که ورق می‌زدم از گوشه ورق می‌زدم که دستم به نوشته‌های آن نخورد. جلو دهانم را می‌گرفتم که مبادا بخار دهانم به نوشته‌های کتاب که ممکن است مذهبی باشد نخورد، این وضع روز بروز بدتر می‌شد (هر بار تا ۲/۵ ساعت طول می‌کشید) تا اینکه به فکر افتادم برای درمان بیایم.

د - آنچه درباره دست زدن به چیزها گفتید شما را بیاد خاطراتی می‌اندازد؟

م - خاطره دست زدن به پدرم دست زدن به مرده، بعد از دیدن او در حال شستن، دیدم به من گفتند هر که دست به مرده بزند باید غسل کند.

د - چیزی بود که می‌خواستید بگویید نگفتید؟

م - احساس می‌کنم گناه بزرگی است که به حرف مادرم، به مرده پدرم مشت بزنم، دستم ناپاک است.

د - کدام صحنه برجسته‌تر به خاطرتان مانده است؟

م - دهان باز پدرم، وقتی دست زدم مرطوب بود احساس رطوبت دهانش در دستهایم و مادرم که به شانه‌های پدرم مشت می‌زد.

برداشت:

در جلسات متعددی که برای روان‌کاوی مراجعه کرد معلوم شد که زمینه‌های وهم‌زای وسواس را از دوران کودکی داشته است. هنگامه تصادف (دهان باز پدرم و مشت‌های مادر، تداعی صحنه‌های رنج‌زای دوران کودکی، در اتاق خواب پدر و مادر را به همراه داشته است.

• مورد ۶: (تصادف آغازی برای اعتیاد)

جوان ۲۷ ساله، فرزند دوم خانواده ۵ نفری است، معتاد است و دچار ترسهای وسواسی از مردن و مرگ است. در برخوردهای اولیه احساس حمله کردن و یا مورد حمله قرار گرفتن

دارد، تمایلات جنسی با همسرش را با پرخاشگری بروز می‌دهد. حالات او پس از تصادفی که در ۱۷ سالگی داشته و منجر به مرگ شده، تشدید می‌شود و به اعتیاد پناه برده است. هنگامه تصادف را چنین تعریف می‌کند:

حادثه: روز جمعه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۶۷ بود (۱۶ ساله بوده) ۲:۳۰ بعد از ظهر تصمیم گرفتم ماشین پدرم را که خودش خواب بود بردارم، یک دوری بزنم و تا بیدار نشده ماشین را بیاورم، همین کار را کردم، در راه با یک موتور سوار که خودش با دخترش بودند تصادف کردم هر دوی آنها به سختی مجروح شدند، من هم که از ماشین پیاده شده بودم یکسره توی صورت خودم می‌زدم، به این دلیل که فکر می‌کردم خواب هستم و می‌خواستم که بیدار شوم، ولی بعد از این که فهمیدم بیدار هستم، به خودم آمدم، زود رفتم روی سر پدر دیدم که نفس می‌کشد خیالم کمی راحت شد، رفتم روی سر دخترش که به نظر ۱۷ یا ۱۸ سالش بود، دیدم که بیهوش شده ترسیدم که نکند مرده باشد، تصمیم گرفتم که دخترش را به بیمارستان برسانم ولی هیچ ماشینی نگه نمی‌داشت و همه می‌ترسیدند، بالاخره یک ماشین نگه داشت، سریعاً دختر را سوار کردم و رفتم بیمارستان امدادی.

در بیمارستان: هنوز کمی از آمدنم نگذشته بود که دیدم پدرش را هم آوردند، خودم را به پاسگاه بیمارستان معرفی کردم، آنها هم گفتند به بزرگترت تلفن کن تا بیایند، از ترس و هیجان زیاد، داشتم می‌مردم، هر دم آرزوی مرگ می‌کردم، می‌ترسیدم به پدرم تلفن کنم، بالاخره تلفن کردم و به پدرم گفتم حالا، در آن لحظه چه حالتی داشتم، نمی‌توانم بازگو کنم، از یک طرف می‌ترسیدم و از طرف دیگر دلم برای خانواده‌ام می‌سوخت چون می‌دانستم چه مسائلی پیش می‌آید، هنوز چندی نگذشته بود که رفتم روی سر پدر و دخترک، دیدم پای چپ او خورده شده در حال بستن پای او هستند. ناگهان حالش بهم خورد و استفراغ کرد من فهمیدم که او خونریزی مغزی کرده در این حال بودم که پدرم و مادرم همراه یکی از دوستان پدرم آمدند، مرا همراه پلیس بردند در محل تصادف تا کروکی تصادف را بکشند و ماشین را با جرثقیل به پاسگاه آوردند. در راه پدرم خیلی ناراحت بود، ولی باز هم به آن صورت به من چیزی نمی‌گفت. حال زار من را می‌دید.

در بازداشتگاه: بالاخره این کارها تمام شد مرا بردند به پاسگاه پلیس بعد از بازجویی، بردند به بازداشتگاه، مدت نه روز آنجا بودم، در این روزها خیلی عذاب می‌کشیدم چون تا کنون چنین

جائی نرفته بودم، افراد ناجور و نابهنجار در آنجا بودند، از من سؤال می‌کردند من هم اعصابم خورد بود.

مرگ: هر روز مرا به دادگاه می‌بردند و بازجوئی می‌شدم، روز سوم خبر دادند که پدر آن دخترک، که مصدوم شده بود، جاننش را از دست داده است، مرده است. از آن روز دیگر کارم اشک ریختن بود از یک طرف به آینده تاریک خود می‌اندیشیدم، از طرف دیگر به مقتول و خانواده‌اش. بعد از هفت روز که در آن جا بودم قرار شد خانواده مقتول را راضی کنیم. آزاد شدم و به خاطر نداشتن گواهی‌نامه جریمه شده بودم.

در خانواده: بعد از تمام شدن کارها وقتی به خانه برگشتم همه قوم و خویشان مرا نهی می‌کردند و به چشم دیگری به من نگاه می‌کردند، خستگی این مدت را در صورت آنها دیدم خیلی مسائل دیگر هر روز در روابط پدر و مادرم بر سر من اتفاق می‌افتاد که همگی باعث افسردگی من می‌شد، از خودم بیزار بودم و همش دلم می‌خواست که دیگر نباشم بمیرم، از خودم خجالت می‌کشیدم که باعث این همه ضرر و زیان خانواده‌ام شده بودم. من خیلی به خانواده‌ام متکی بودم چون می‌دیدم این طور شده نمی‌توانستم خودم را ببخشم....

د - آنچه گفتید شما را بیاد خاطره‌هایی انداخت؟

م - داد و فریادهایی که پدر و مادر از آن پس بر سر من و کارهایم داشتند.

د - چیزهایی بود که می‌خواستید بگوئید و نگفتید؟

م - بیشتر اعتیاد من از همان روزها شروع شد، از سرزنش و حرفهای درشت خسته شده بودم دوستانم گفتند اگر تریاک مصرف کنی راحت می‌شوی، شراب هم می‌خورم احساس آرامش می‌کنم.

د - وقتی در پاسگاه بازداشت بودم، دو نفر از آنها معتاد بودند هنوز با هم ارتباط داریم، برای هم مواد تهیه می‌کنیم.

برداشت:

صحنه حادثه، وقایع بیمارستان، پاسگاه، سردخانه، دادگستری، بازداشتگاه و خانواده روی هم مجتمع روان - فضایی پویایی را می‌سازند که هنگامه‌های آسیب‌زای آن در تشدید و افزایش اعتیاد به مواد مخدر شراب، قمار و انتقال مواد مؤثر افتاده است.

جوان ۲۵ ساله، فرزند نخست خانواده ۵ نفری است. ازدواج او با هنگامه تصادف همزمان بوده است امروز با احساس تنفر از همسر و حالات تعصبی شدید مراجعه کرده است. **حادثه:** با شوهر عمه و پدرم در اتومبیل بودم از سه راه می‌گذشتیم، ناگهان تریلی ۱۸ چرخ با سرعت زیاد به طرف ما آمد تا صبح نفهمیدم، مامانم می‌گفت وقتی مرا از ماشین بیرون می‌آوردند از شدت درد فریاد می‌زدم.

آمبولانس: آمبولانس خراب بود بیشتر شبیه مرده‌کش‌ها بود.

سالن بیمارستان: مرا به اتاقی بردند که در آن ۸ تخت بود، کثیف بود با این که درد می‌کشیدم دلم نمی‌گرفت که روی تخت بخوابم و یا لباسم را عوض کنم، فقط مادرم با حالتی پریشان و نگران بالای سرم ایستاده بود.

اتاق عمل: بعد از ۵ ساعت مرا به اتاق عمل بردند، چند تخت با چند بیمار دیگر در آن بود، به خاطر سرمای سالن و ترس از عمل به شدت می‌لرزیدم. یک ساعت بعد مرا در سالن دیگری بردند، اتاق عمل مثل مرده‌شورخانه بود دیوارها مثل حمام تا بالا کاشی بود.

مرا روی تختی با روکش سبز قرار دادند. چند مرد سبزپوش آنجا بودند، یکی با تمسخر گفت این وقت شب کجا بودی (ساعت ۱۱ شب بود) مرا بیهوش کردند و پایم را گچ گرفتند.

اتاق بستری: کنار تخت من خانمی بود که لگن او در تصادف شکسته بود همسرش و اقوامش به دیدنش می‌آمدند اما من فقط زن عمویم و مادرم می‌آمدند به من سخت می‌گذشت.

صحنه تصادف: وقتی پدرم عکسهای تصادف را آورد با دیدن ماشین ناخودآگاه اشکم سرازیر شد واقعاً معجزه بود ماشین آنقدر خراب بود که کسی باور نمی‌کرد که آدم زنده از آن بیرون آمده باشد. قسمت بالا از بین رفته بود. اگر چند سانت نزدیکتر خورده بود همه ما مرده بودیم، چون زمین بارانی و لغزنده بود چند ماشین دیگر پشت سر و جلوتر ما به هم خورده بودند.

تجدید عمل: چند ماه در خانه بستری شدم. پدرم را که راننده بود مقصر می‌دانستم این وضع بگو مگوهای را در خانه بوجود می‌آورد، حوصله‌ام سر رفته بود نگران بودم که مبدا آخر عمر ناقص العضو بمانم.

خواستگاران: تا قبل از این، به خواستگارها جواب موافق نمی‌دادم، اما حوصله‌ام سر رفته بود. پیشنهاد خواستگار جدید را پذیرفتم و با پای گچ گرفته و عصا جلو آنها رفتم، چون از آن وضع ناراضی بودم با وجود این که پسر با معیارهای من فاصله زیادی داشت و چون واقعاً از آن خانه و اطرافیان خسته شده بودم، قبول کردم. نمی‌توانستم راه بروم ولی آنها می‌گفتند بازی

در می‌آوری با پای شکسته به حرم برای عقد رفتن در حالیکه هیچ احساس در دل نمی‌کردم، خستگی‌های دوران تابستان واقعاً مرا دچار مشکل کرده بود با این که پام کاملاً خوب شده بود ولی خاطره آن زمان ناراحت‌کننده می‌کند.

برداشت:

در هر هنگامه تصادف فضا و صحنه حادثه، آمبولانس، سالن بیمارستان، اتاق عمل، اتاق بستری، تجدید عمل، فضای خانه و اطرافیان، همسر و زندگی آینده.... همه و همه، در حالات و رفتار تصادف دیده، طنین انداز می‌شود.

*** مورد ۸ (آسیب‌زایی شغلی در راهنمایی و رانندگی)**

هنگامه‌های تصادف در موردهای یاد شده، افرادی را که ناظر بوده‌اند در برگرفته است. این افراد با توجه به گذشته زندگی حساسیت زیادی با تصادف‌کنندگان همانندسازی می‌کنند خود را به جای آنها قرار می‌دهند، حالت و رفتاری را نشان می‌دهند که گویی خود از تصادف آسیب دیده‌اند و این وضعیت در روابط اجتماعی، شغلی، تحصیلی و خانوادگی آنها تأثیر گذاشته، به هر جا گام می‌گذارند، هیجان و تنش خود را به ارمغان می‌برند و جمعیت زیادی را در کوچه، محله، خانه، محل کار،... تحت تأثیر قرار می‌دهند.

هم اکنون که در نگارش این سطور هستم (بامداد ۱۳۷۷/۹/۵) یکی از افسران ارشد راهنمایی و رانندگی کشور در تلویزیون کانال ۲ مصاحبه‌ای درباره رانندگی و تصادف دارد با صدای بلند و کوتاه، شتابدار مقابل تخته سیاه در حال نوشتن جابجا می‌شود با تکان دادن دستها، فشردن گچ و تخته پاک‌کن، در لباسهایی که حاکی از حرکات و نشست و برخاستهای بی‌قرار است، خطاب به مردم می‌گوید: رانندگی حوادث و تصادفات آن ابعاد فراوان دارد، بعد سیاسی، اخلاقی، فرهنگی، اعتقادی، دینی، اقتصادی، تربیتی، روانی، اجتماعی، قانونی،... چنان با حرارت و دقت سخن می‌گوید که تصور کردم این فرد باهوش با دریافت‌های تجربی خود در مشاهده و بررسی تصادف‌ها به نظریه‌ای که ما با پژوهش در احوال صدها مورد رسیده‌ایم، دست یافته است. حالات و رفتارهایی که در هنگامه مصاحبه، سخن گفتن، نوشتن دارد، نشانه بارزی از اثرات تصادف دیدن، با تصادف سر و کار داشتن است. افرادی که به هر عنوان در صحنه تصادف شرکت می‌کنند تحت تأثیر آن هستند. در آسیب‌شناسی شغلی تصادفات، بیشترین قربانی، نیروهای انتظامی و کارگزاران بخش حوادث و سوانح و بیمارستانها.... هستند.

پژوهش و آینده‌نگری:

برای پژوهش و گسترش تلاشهای آموزشی و تخصصی در تصادف‌شناسی تشکیل دفتر ویژه تصادف‌شناسی را در بخش سوانح یادآور می‌شویم، باشد که جایگاهی تازه برای پژوهشگران و هماهنگی و همکاری نهادها و سازمان‌هایی شود که دست‌اندر کار تصادفات هستند: تلاشگران راهنمایی و رانندگی، داوران دادگستری، پرستاران، پزشکان در طرحها و برنامه‌های پژوهشی برای سبب‌شناسی، پیشگیری و درمان در تصادف‌شناسی و گسترش این دانش همکاری کنند و تلاشهای پراکنده را سازمان دهند و تلاشهای خود را در بررسی انواع تصادفات گسترش دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی